

حیرت به بار آورد که نهضت تنباکو در سال ۱۲۷۱ پدید آورده بود". حزب توده در سال ۱۳۲۴، از قیام حمایت شده از جانب شوروی در کردستان و آذربایجان، حتی وقتی که تدارکات آنها از چشم خود حزب پنهان مانده بود، پشتیبانی کرد. "رهبران ما، کاملاً در بی‌خبری بودند". در سال ۱۳۲۵، حزب وارد ائتلافی با دولت قوام شد هرچند "حالا کاملاً روشن است که این آقایان عوامل آمریکا بودند". "ورود ما به چنین کابینه ائتلافی، سند خیانت ما بود". در سال ۱۳۲۷، روزبه تلاش نمود تا با ترور، مسعود، روزنامه‌نگار ضد درباری، دولت را بی‌ثبات سازد. در اینجاست، کیانوری، گذرا "به عدم دخالت خود حزب در این ترورها اشاره دارد. در سال ۱۳۳۰، حزب توده از مصدق حمایت نکرد و به عکس جنبش ملی شدن صنعت نفت را متهم به "وابستگی به آمریکا" کرد. این اقدام ریاکارانه در سلسله مراتب حزبی، طرفدار نداشت. از آن گذشته، این چهار "بیماری مرگبار" به نقش منفعل حزب در کودتای ۱۳۳۲ هم مربوط می‌شد.

این نابسامانی‌ها، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت. در ۱۳۳۲-۱۳۳۳ حزب توده "علائمی از ضعف" نشان داد. "برخی از سران آن حتی با حاکمیت وقت همکاری کردند". در ۱۳۳۲-۱۳۳۴، آنها چهار خبرچین پلیس را ترور کردند. در سال ۱۳۳۳، شاخه نظامی حزب با عواقبی فاجعه‌بار، کشف شد. "این امر فعالیت حزب در داخل کشور را غیرممکن می‌ساخت". در ۱۳۴۲-۱۳۴۳، حزب اقدامات محدودی در مخالفت با انقلاب سفید انجام داد. "ما به رغم مخالفت‌های صریح، به اصلاحات آری و به دیکتاتوری نه، گفتیم". "این سندی دیگر از خیانت ما بود، چون حالا دیگر روشن گردیده که هدف انقلاب سفید تبدیل ایران به بازاری برای کالاهای بُنجل آمریکایی بود". به هنگام اعتراضات مردمی سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷، ما هیچ کمک قابل توجهی به انقلاب نکردیم. "تعداد اعضای حزب ما در ایران از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد". این هم سندی دیگر برای خیانت بود. کیانوری با شاخ و برگ دادن به انحرافات، آنها را نقص و خطا و خلافتکاری‌ها را خیانت و بالاترین جنایات می‌دید.

کیانوری در ادامه سخنانش اظهار می‌دارد، پس از انقلاب، حزب

توده "وقیحانه" با بهره‌گیری از آزادی‌ها در پی تضعیف جمهوری اسلامی بود. ما وانمود می‌کردیم که از تلاش‌های جنگ دفاع می‌کنیم، حتی داوطلبانی را به جبهه‌ها اعزام داشتیم، اما در واقع حامی پیشنهاد سازمان ملل برای صلح بودیم. "ما چون به شعار جنگ، جنگ، تا پیروزی، صادقانه اعتقادی نداشتیم، مرتکب خیانت شدیم". حزب، همزمان با حمایتش از جمهوری اسلامی، برای یافتن نفوذ بیشتر و حتی قدرت، به شرایط پس از خمینی می‌اندیشید. "ما دنبال بهره‌برداری از آینده بودیم، بخصوص اگر ایران دچار یک بحران اقتصادی - اجتماعی می‌شد".

کیانوری با شرح برخی از "اقدامات پیشروانه"، به عنوان دبیرکل حزب، "کلیه مسئولیت‌ها" را برعهده گرفت. پس از انقلاب، او به بعضی از اعضای حزب دستور داده بود تا سلاح‌های خود را حفظ کنند. "این مسئله، بخصوص جدی بود، چون ارتش ما در خط مقدم جبهه واقعاً در مضیقه سلاح بود". او از شوروی هزار تن کاغذ که "کالایی سودآور و کمیاب در آن زمان" بود تحویل گرفت. در تضادی آشکار با فرمان اکید امام مبنی بر دوری جستن احزاب سیاسی از نیروهای مسلح، اقدام به عضوگیری از میان ارتشیان کرد. برای ترفیع گرفتن کادرها و اعضا در وزارتخانه‌ها و دانشگاه‌ها، آنها را ترغیب به سخت‌کوشی کرد. زمانی که دیگر فعالیت حزبی به روشنی غیرقابل ادامه بود، تلاش کرده بود فرار کند. او همچنین گزارش‌های دست‌نویس به سفارت شوروی در خصوص اوضاع ملی و بین‌الملل داده بود. "اعضای دیگر کمیته مرکزی شاید خطوط ارتباطی دیگری با شوروی داشتند. اما، مسلماً، بازجویان در این باره بیشتر از من اطلاع دارند".

کیانوری تمام کوشش خود را به کار بست تا تأکید کند، حضورش در میزگرد اعترافات اختیاری بوده و در ضمن اسلام بر مارکسیسم برتری دارد. او شایعات مبنی بر تزریق دارو و مواد شیمیایی به خود را با توجیه "اشاعه آن توسط عوامل خارجی" به مسخره گرفت. "من می‌خواهم از مسئولان برای رفتار انسانی‌شان تشکر کنم". او همچنین تأکید داشت که تحقیقات فشرده‌اش در تاریخ، جدا بودن مارکسیسم از واقعیت را به

وی نشان داده و در مقابل، اسلام، بویژه نسخه حقیقی آن که مورد حمایت روحانیون مترقی واقع گردیده همیشه در میان توده مردم ایران - از زمان نهضت تنباکو و انقلاب مشروطیت و دوران مصدق/کاشانی گرفته تا انقلاب اسلامی، ریشه‌های نیرومندی داشته است، او در نهایت اظهار می‌دارد:

در خاتمه میل دارم به جوان‌ها بخصوص جوانان حزبی، بگویم سرچشمه تمام انحرافات و خیانت‌ها مربوط به روش تفکر خارجی ما می‌شد. من از شما استدعا می‌کنم تاریخ و جامعه ایران را مطالعه کنید... اگر پیگیرانه مطالعه کنید، می‌بینید که امپریالیسم خطری جدی برای ایران است. در حال حاضر، تهدیدات به شکل تجاوز عراق ظاهر شده، اما در سال‌های آینده ممکن است در شکل دسیسه و توطئه قدرت‌های بزرگ پدیدار گردد. به همین دلیل وظیفه هر ایرانی - حتی غیرمذهبی‌ها - است که پشت سر انقلاب قرار گیرد.

گرچه کیانوری و به‌آذین از پرداختن به موضوع جاسوسی پرهیز کردند، روزنامه‌های دولتی برای این اعترافات سرعنوان‌های چشمگیری زدند، از آن جمله باید به "اعترافات توده‌ای‌ها به جاسوسی برای شوروی و توطئه برای براندازی جمهوری اسلامی"؛ "کیانوری نیم‌قرن خیانت شوروی، مارکسیسم و حزب توده را افشا می‌کند"؛ "اعترافات تکان‌دهنده دو تن از سران حزب توده به جاسوسی برای شوروی و توطئه برای براندازی جمهوری اسلامی" اشاره کرد^(۱۶). در سراسر اظهارات تلویزیونی، این دو، داستان خود را زیرمیز پنهان نموده بودند. دست کیانوری در مرحله آماده‌سازی خود برای برنامه شکسته بود. به‌آذین در جنگ جهانی دوم مجروح شده بود. خانم اعتمادزاده، در شکایت‌نامه خود، از مسئولان شکوه می‌کند که آنها آنگ "خیانت" به شوهرش زده، وی را مجبور کردند "خودکشی عقیدتی کند"، کسی که دستش را برای کشورش فدا نموده بود^(۱۷).

به محض ظاهر شدن کیانوری و به‌آذین در تلویزیون، دولت به اتهام "جاسوسی برای بیگانگان"، نفوذ در وزارتخانه‌ها و نیروهای مسلح، "انبار نمودن اسلحه برای براندازی جمهوری اسلامی" و "برقراری ارتباط با گروه‌های معاند و ملحد" - که احتمالاً مراد مجاهدین خلق یا باند

هاشمی بوده - حزب توده را غیرقانونی اعلام کرد^(۱۸). حاکمیت دستور داد تا اعضای حزب خود را معرفی کنند. حدود هزار تن از اعضای حزب دستگیر شدند^(۱۹). این رویداد، بیدرنگ برای فداییان اکثریت هم به سبب هم سنخی با حزب توده رخ داد. همین وضع برای گروه کوچک تروتسکیست ضد توده‌ای هم پیش آمد.

در یک اخطار موازی، خمینی، بهایی‌ها و توده‌ای‌ها را "جاسوس بیگانگان" اعلام کرد و اظهار داشت که سران حزب توده خود پا پیش گذاردند تا گذشته‌شان را برملا سازند: "این آقایان، نه به خاطر دیدگاهشان بلکه به خاطر فعالیت‌های جاسوسی‌شان، در زندان هستند"^(۲۰). در سرمقاله‌های پی در پی، با عنوان "اعترافات"، روزنامه اطلاعات این افشاگری‌ها را "در تاریخ جهان بیسابقه" خواند و آن را "شاهدی زنده از اقتدار اسلامی" اعلام کرد:

هیچکس تا به حال - نه حتی شاه با تمام متخصصین خارجی، دستگاه‌های مراقبت، تاکتیک‌های جدید پلیسی و شیوه‌های پیشرفته بازجویی خود، قادر نبوده چنین اعترافات را برای برملا ساختن شبکه گسترده جاسوسی با این ابعاد، به دست آورد. در زمان شاه، این جنایتکاران سال‌ها، بدون اعتراف به گناهی، در زندان می‌ماندند. اما در زمان جمهوری اسلامی، آنها ظرف مدت کوتاه چند ماه حاضر می‌شوند به تمام گناهان خود اعتراف کنند. برای برتری معنوی اسلام، چه سندی بهتر از این؟^(۲۱)

طبق ادعای دادستان کل، این اعترافات نشان می‌داد حزب توده "محارب با خدا" بوده و آنقدر منفور است که نه به جمهوری اسلامی بلکه حتی به اتحاد شوروی هم "خیانت" می‌کند. او می‌افزاید، طبق قوانین شرع، آنهایی که بر علیه خدا قیام می‌کنند، اگر داوطلبانه قدم پیش گذاشته و قبل از آغاز محاکمه خود توبه نمایند، مجازات نهایی سبکتر خواهد شد. "ندامت دیر هنگام، جزا را کاهش نخواهد داد. قوانین شرع بر علیه محاربین با خدا بسیار قاطع عمل می‌کند"^(۲۲). آیت‌الله جنتی، امام جمعه قم، اعلام نمود، از آنجایی که توده‌ای‌ها تلاش داشتند "جوان‌های ما را از راه به در کنند" و "فساد" را گسترش دهند و در سراسر

دنیا "فتنه" به پا کنند، این دستگیری‌ها از تسخیر "لانه جاسوسی" هم مهمتر بوده است^(۳۳). آیت‌الله طاهری، امام‌جمعه اصفهان، به دولت برای نجات جوانان از چنین "سازمان کثیف و فاسدی" تبریک گفت^(۳۴).

حجة الاسلام حجتی کرمانی، حامی پیشین بنی‌صدر، بیش از همه این اقدام را ستود. بدون هیچ ریشخندی، او "این پیروزی بزرگ ایدئولوژیک رابه‌امام و جامعه تبریک گفته"، اظهار نمود جنازه "ماتریالیسم تاریخی" یکبار برای همیشه به گورستان سپرده شد و به همگان برتری اسلام‌راستین را نشان داد. "رهبران فداییان اسلام- برخلاف این کافران- حاضر شدند بمیرند، اما از اعتقاداتشان دست برندارند. بی‌شک برخی از این کمونیست‌ها سعی خواهند کرد از سرنوشت محتومشان، یعنی ارتداد، با این ادعا که یهودی به دنیا آمده‌اند، فرار کنند"^(۳۵). حجتی کرمانی خود را یک روحانی اندیشمند معتدل می‌داند. به همین اندازه اظهار نظر روشنفکران مهاجر، روزنامه‌های در تبعید و احزاب سیاسی رقیب جالب بود. اعترافات، مثل محاکمات نمایشی مسکو، جنجال بسیاری به پا کرد، اما از تجزیه و تحلیل خبری نبود. برخی آن را به شکنجه و زندان‌های فجیع ربط دادند. بسیاری آن را تأییدی بر نظرات گذشته خودشان در خصوص حزب توده دانستند. به عبارت دیگر، حتی دشمنان رژیم، به جای موشکافی حاکمیت، از فرصت استفاده نموده، قربانیان را سرزنش کردند. مثلاً، مجاهدین ادعا کردند این نمایش، ظاهر سازی بوده تا حزب توده را به عنوان مخالفین واقعی حاکمیت به جامعه معرفی کنند. آنها می‌افزایند، این حق توده‌ای‌ها بوده تا "کپه پشگل خمینی" شوند زیرا آنها "فرصت طلبانه به حمایت- حتی جاسوسی- از این دیکتاتوری خون‌آشام قرون وسطایی پرداختند"^(۳۶). سلطنت طلب‌ها معتقد بودند، سران حزب توده سرگرم "بازی زیرکانه‌ای" هستند تا به تبلیغات ضد سلطنتی دامن بزنند^(۳۷).

این امر تکرار ادعای غریب آنها بود که جمهوری اسلامی نماینده کرملین است. آنها همچنین این را تنها تأییدیه‌ای بر باور عمومی که حزب توده تنها یک "شبه جاسوسی" است می‌دانستند. یک سلطنت طلب حتی نادمین را با اعضای گذشته حزب چون روزبه در دهه ۱۳۳۰ که حاضر شدند به خاطر اعتقادات خود بمیرند مقایسه کرد^(۳۸).

فدایان اقلیت این ندامت‌ها را یک شکست بزرگ، نه برای مارکسیسم، که برای "رویزونیست‌های" (تجدید نظر طلبان) احمقی که حاضر نشدند به هشدارهای آنان توجه کرده و قبول کنند خمینی در صدد ایجاد یک "دیکتاتوری بورژوازی"^(۳۹) است، قلمداد کردند. آنها برای اثبات نظرشان، مبادرت به چاپ یک یادداشت محرمانه دولتی مربوط به سال ۱۳۶۰ کردند که در آن به نقشه دستگیری همه چپ‌ها، حتی حامیان حاکمیت، اشاره شده بود. نهضت آزادی، حزبی نزدیکتر از دیگران به لیبرالیسم غربی، اعلام کرد این اعترافات آنچه آنها طی چهل سال گذشته درباره حزب توده می‌گفتند - یعنی آن‌که آنها "تشکیلاتی خائن" هستند - را تأیید کرد. نهضت آزادی می‌افزایند، سرنوشت حزب توده برای آنهایی که به خود زحمت خواندن قرآن کریم را داده باشند، قابل پیش‌بینی بود^(۴۰).

حتی افراد آشنا با محاکمات نمایشی مسکو از درک این اعترافات عاجز مانده بودند. جهان‌شاهلو، یکی از اعضای گروه ۵۳ نفر که به تازگی از حزب توده جدا شده بود، در پایان کتاب خاطرات دو جلدی خود می‌نویسد این "خائنین" صرفاً "درباره اربابان روسی‌شان افشاگری کردند"^(۴۱). اسکندری، دبیرکل پیشین حزب، باور دارد افرادی چون کیانوری آن قدر به حاکمیت نزدیک شده بودند که یک "تلنگر کوچک" کافی بود تا چنین حرف‌های مسخره‌ای از دهانشان بیرون آید^(۴۲). حاج سید جوادی - یک از طرفداران قدیمی ملکی - می‌نویسد این ابراز ندامت‌ها ثابت کرد که حزب توده درباره مارکسیسم هیچ نمی‌دانست و ملکی حق داشت استالینیسم را نفی کند^(۴۳). بهمن بختیاری، استاد علوم سیاسی در آمریکا، بدون آنکه شرح و بسطی در خصوص موارد غیر ضروری مانند شکنجه و خشونت در زندان بدهد، توانست مقاله‌ای کامل درباره دستگیری توده‌ای‌ها بنویسد^(۴۴). به طور مشابه، پرفسور سپهر ذبیح - متخصص کمونیسم در ایران در مؤسسه هوور - در برخورد با این اعترافات "اسفناک"، گویی تأییدی بر ارتباط مشهور کا.گ.ب و حزب توده یافته است^(۴۵). او گمان می‌کند که سران حزب توده این طرح‌های سرسری تاریخی را برای "چاپلوسی از خمینی" و "کاشتن تخم محبتی در دل جمهوری اسلامی" ارائه داده بودند. ظاهراً افرادی که

برای اعلام حکم به بارگاه تفتیش عقاید جلوس کردند، فقط از روی "چاپلوسی" برای مُفْتِشان خود این عمل را انجام دادند.

اعترافات تلویزیونی (اردیبهشت تا شهریور ۱۳۶۲)

بیدرنگ پس از پخش نمایش تلویزیونی کیانوری-به‌آذین، هشت عضو دیگر کمیته مرکزی، جداگانه، بر پرده تلویزیون ظاهر شدند^(۳۶). همان قدر که گفته‌های آنها نامفهوم بود، سرعنوان روزنامه‌ها هم به همان اندازه چشمگیر بود: "اعضای کمیته مرکزی به جاسوسی برای کا.گ.ب اعتراف می‌کنند"؛ "حزب توده تنها برای جاسوسی ایجاد شده بود"؛ "سران حزب توده به خیانت اعتراف کردند"؛ "اعترافات بی‌سابقه در تاریخ".

غلامحسین قائم‌پناه، افسر نظامی که در دهه ۱۳۳۰ به شوروی گریخته بود، بیشتر از هر هشت نفر صحبت کرد. او از همان آغاز پذیرفت که در ۲۹ سال تبعیدش، با کا.گ.ب "رابطه" داشته است^(۳۷). به نظر عجیب می‌آمد اگر شخصی که سالیان سال به عنوان پناهنده سیاسی در شوروی زندگی کرده، چنین روابطی نداشته باشد. او، آن وقت، به درس تاریخ گریز زد، از اوایل دهه ۱۲۹۰ آغاز کرد و به دهه ۱۳۲۰ رسید و با تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان در ۱۳۵۷ سخنانش را به پایان برد. "سیاست‌های ما در آن دوره" به گفته او "ارتباط با شوروی را به اثبات می‌رساند". حزب کمونیست شوروی به حزب توده کمک مالی می‌نمود و بر جلسات مهم کمیته مرکزی نظارت می‌کرد. "برای نشان دادن خیانت ما، چه سندی بهتر از بستن ایستگاه رادیویی مان در سال ۱۳۴۰، برای فراهم‌سازی زمینه نزدیکی مجدد شوروی با رژیم شاه، وجود دارد؟". از این گذشته، او می‌افزاید که پس از انقلاب هسته‌های حزبی جلسات هفتگی خود را با ردوبدل کردن اخبار و اطلاعات آغاز می‌کردند و آنوقت اطلاعات قابل توجه به کمیته مرکزی منتقل می‌شد. کیانوری، در برابر، برخی از این اطلاعات رابه سفارت‌های افغانستان و شوروی رد می‌کرد. "گاهی اوقات آدم احتیاج به یک تکان ناگهانی دارد تا از خواب بیدار شود. من در زندان از خواب

غفلت بیدار شدم، چشم‌هایم باز شد و دریافتم که در طول سالیان در باتلاق خیانت فرورفته بودم.

رفت محمدزاده، افسر ژاندارمری که در فرار متهورانه رهبران حزب از زندان قصر در دهه ۱۳۳۰ شرکت داشت، تقریباً حرفی نزد مطبوعات یک مطلب دو جمله‌ای از اعترافات وی منتشر کردند که گفته بود "در جولای ۱۹۵۱ (خرداد ۱۳۳۰)، به محض رسیدن به شوروی به کا.گ.ب پیوستم". در حالی که کا.گ.ب در فروردین ۱۳۳۳ (مارس ۱۹۵۴) تأسیس شده است. به مانند بسیاری دیگر، محمدزاده بیشتر اوقات طولانی تبعیدش را صرف تحصیل و دریافت مدرک دکترایش کرده بود. او همچنین در ویرایش نشریه حزبی، دنیا، و نگارش مقالاتی در باب علوم اجتماعی همکاری داشت.

گاگیک آوانسیان، کارگر چاپخانه که بیشتر دهه ۱۳۴۰ را در زندان گذرانده بود، چیزی نگفت و فقط اظهار کرد که پس از انقلاب گزارش‌های کیانوری را دستی به سفارت شوروی تحویل می‌داده است.^{۳۸} گاگیک آوانسیان که نسبتی با اردشیر آوانسیان زمان رضاشاه نداشت، تنها عضو مسیحی در رهبری حزب بود. او یار کودکی کیانوری در قزوین بود. مریم فیروز او را "برادر بزرگترش"^{۳۹} خطاب می‌کرد.

احمد علی رصدی، افسر دیگر ارتش که ۳۳ سال در تبعید زندگی کرده بود، به ارتباط با مسئولان شوروی در دوران اقامتش در باکو و مشورت درباره کارکرد درونی حزب توجه، اعتراف کرد. دوباره مطلب منتشره در روزنامه‌ها حاکی از آن بود که او "در سال ۱۳۳۰ وارد کا.گ.ب" شده است.^{۴۰} در ۱۳۲۴، رصدی و ۲ دوجین از نظامیان خراسان، شورشی محتوم و بی سرانجام را بدون مشورت با حزب توجه، رهبری کرده بودند.^{۴۱}

کیومرث زرشناس، مسئول سازمان جوانان که در سال ۱۳۴۰ به عنوان دانشجو به حزب پیوسته بود، اعلام نمود تاریخ، بویژه دولت ائتلافی قوام، وابستگی حزب توجه به شوروی را ثابت کرد. "بعد از انقلاب ما سعی کردیم با جایگزینی شعار استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، بجای استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، حاکمیت را تضعیف کنیم"^{۴۲}.

منوچهر بهزادی، از سال ۱۳۲۲ هنگام تحصیل در دانشکده حقوق عضو حزب بود و در سال ۱۳۳۳ پس از مهاجرت، موفق به اخذ مدرک دکترای اقتصاد از آلمان شرقی شده و در بازگشت به ایران در ۱۳۵۷، سردبیر نشریه مردم بود. او بر این باور بود که حزب توده یک برنامه خرد و یک برنامه کلان داشت^{۴۳}. برنامه خرد برای چیرگی بر جامعه، سرپوش گذاردن بر تفاوت‌های اسلام و مارکسیسم، پشتیبانی از اصلاحات ارضی، شوراهای کارگری و سازمان‌های دانشجویی و دانش‌آموزی بود. برنامه‌های کلان، بر مبنای براندازی نظام از گذر شعله‌ور ساختن انزجار طبقاتی و تشدید اختلافات درونی میان روحانیون استوار شده بود. او می‌افزاید، در زندان، برای نخستین بار، پس از دستگیری از این اهداف شیطانی باخبر شده بود.

رضا شلتوکی، افسر نیروی هوایی و زندانی سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۶، اعلام می‌دارد که "هیچ چاره‌ای جز اعتراف به خیانت ندارد"^{۴۴}. او می‌گوید، شما ممکن است پرسید چرا کسی مثل من که بیست و چهار سال را زیر شکنجه زندان‌های ستم‌شاهی گذرانیده، می‌باید حالا قدم پیش گذاشته و داوطلبانه اعتراف کند. او در ادامه اظهار می‌دارد، پاسخ ساده است: ما یا به جنایات خود اعتراف می‌کنیم و یا برای همیشه از جنبش انقلابی طرد می‌شویم. او می‌افزاید: افراد می‌باید میان ساواک و زندانبانان کنونی که "باملاحظه" و "دست‌آورد قیام توده‌های مردم" هستند و "به زبان ساده محاوره، اهمیت توبه را توضیح می‌دهند" فرق بگذارند. او در واقع بدون پذیرش اقدام به جاسوسی، اظهار می‌دارد: جاسوسی یکی از ننگین‌ترین لغات در کل زبان است: "آنقدر زننده که گفتنش هم برای من دشوار است".

سرانجام، عمویی؛ زندانی بیست و چهار ساله سیاسی مشهور، اظهار می‌دارد که حزب "مملو از خیانت"^{۴۵} است. حزب کوشش کرد تا همزمان با وعده حمایت، جمهوری اسلامی را متزلزل و واژگون کند. حزب، فهرستی ناکامل از اعضای کمیته مرکزی خود را در اختیار دولت گذارد، هرگز به شعار «نه شرقی، نه غربی» اعتقادی نداشت. سازمانی زیرزمینی و مسلح تشکیل داده و از ابتدای کار، با شوروی ارتباط داشته است. "بهترین سند این امر، واقعیت ساده است که حزب توده

نخستین هسته خود را به سال ۱۳۲۱ در مناطق تحت‌الحمایه شوروی به وجود آورد." او در خاتمه از مسئولان برای انحلال چنین تشکیلات "خائنی" سپاسگزاری کرد. **حجتی کرمانی** معتقد است، از میان توبه‌ها، توبه عمویی از همه چشمگیرتر بود: "من آقای عمویی را از زندان می‌شناسم. او یک معتقد واقعی به مرام مارکسیسم بود. او حزب توده را خانواده، مادر، پدر، فرزند و خلاصه همه کس خود می‌دانست... توبه او پیروزی اسلام بر مارکسیسم را پررنگ‌تر می‌کند"^(۴۶).

به محض خاتمه این برنامه‌ها، روزنامه‌اطلاعات، طی مقاله‌ای به قلم یک استاد دانشگاه تهران مدعی می‌شود که با این اعترافات دیگر هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که حزب توده نه تنها عامل شوروی بوده که با ایالات متحده هم ارتباط داشته است. او معتقد است حزب توده و ایالات متحده آمریکا با اهداف درازمدت مشترک خود، قصد داشتند نهضت‌های اسلامی فراگیر در تمام جهان را مهار و به عقب بازگردانند. "به همین دلیل ماباید حزب توده را سلاح توطئه شرق و غرب بدانیم"^(۴۷). ایالات متحده می‌باید بیش از حد تصورش دوست و هم‌پیمان داشته باشد.

میزگردها (مهرماه ۱۳۶۲)

در ادامه این نمایش‌های انتزاعی، مهرماه با میزگردی در حضور هفده تن از سران اصلی حزب آغاز شد. این برنامه‌ها، در سه بخش ۹۰ دقیقه‌ای از تلویزیون پخش شد، و سپس متن نوشتاری آن، در سطح وسیعی در روزنامه‌ها، مجلات و جزوه‌هایی با طرح‌های رنگی انتشار یافت^(۴۸). هم‌زمان نوار ویدیوی این برنامه‌ها، در سطح گسترده‌ای توسط کنسولگری‌های ایران در سراسر دنیا به نمایش گذارده شد. این، یک نمونه عالی از توبه‌های ویدیوی، هم در تهیه و هم در پخش بود. این برنامه‌ها در حسینیه اوین برپا می‌شدند. دیوارهای بلند آن در ارتباط با برنامه توسط شعارهای پارچه‌ای پوشانیده شده و بر آنها نوشته شده بود: "نه شرقی، نه غربی"، "مرگ بر شوروی"، "مرگ بر آمریکا"، "ما آنهایی را که ارزش‌های اسلام و امت را برای آمریکا و شوروی قربانی

می‌کنند، نمی‌پذیریم". این هفده تن، زیر شعارهای پارچه‌ای مرعوب‌کننده، با قیافه‌هایی نادم و شکست‌خورده نشسته بودند. اما در برابر آنها، مانند سخنرانی‌های دانشگاهی یا کنفرانس‌های مطبوعاتی، بلندگو و لیوان آب قرار داشت.

هفت تن از میان این هفده تن، پیش از این در مقابل دوربین ظاهر شده بودند، کیانوری، به‌آذین، قائم‌پناه، عمویی، رصدی، شلتوکی و آوانسیان. ده نفر دیگر جملگی عضو کمیته مرکزی بودند. برخی از آنها به خاطر نامزد شدن در انتخابات مجلس شورا یا خبرگان، در سطح کشور شناخته شده بودند. دکتر حسین جودت، مُسن‌ترین عضو حزب، پزشک تحصیل کرده شوربُن در سال ۱۳۲۹ از زندان قصر گریخته بود. برادر بزرگتر او، یک افسر ارتش که از شورشیان آذربایجان بود، در سال ۱۳۲۵ اعدام شده بود. خود او از سال ۱۳۳۴ در تبعید به سر می‌برد.

عباس حجری، دیگر افسر نظامی، ۲۵ سال از عمر خود را همراه شلتوکی و عمویی، در زندان گذرانیده بود. محمد پورهرمزان و مهدی کیهان، دو بازمانده قیام خراسان، از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۷ در تبعید زیسته بودند. علی گلاویژ، از اعضای اصلی فرقه دمکرات کردستان، پس از شکست قیام کردستان در سال ۱۳۲۵ به اتحاد شوروی گریخته بود. او هنگام تحصیل در مرحله دکترای خود در ۱۳۳۹، به حزب توده پیوسته بود. همین‌طور، انوشیروان ابراهیمی که دکترای تاریخ داشت، پس از فروپاشی دولت آذربایجان، خود را در سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) به شوروی رسانیده بود. برادر بزرگترش که وزیر دادگستری آن دولت بود، به همین سبب در سال ۱۳۲۵ اعدام شده بود. پدر آنها، یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست بود که در جنبش جنگل کشته شد.

فرج‌الله میزانی یکی دیگر از بازگشته‌های اخیر شوروی، زمان تحصیل در دانشگاه تهران، در سال ۱۳۲۴ عضو حزب شده بود. او در ۱۳۳۶ به شوروی گریخته بود و در آنجا، همزمان با تحصیل در رشته ادبیات فارسی، به نوشتن کمک می‌کرد تا بررسی تازه‌ای از شاهنامه، بر پایه حماسه‌ای ضد سلطنتی، به دست دهد^{۴۹}. او همچنین مسئول

پیک ایران، رادیوی مخفی حزب بود که ابتدا در آلمان شرقی و سپس به بلغارستان نقل مکان کرد. او مرتب برای نشریه دنیا، با نام مستعار ف.م. جوانشیر، مطلب می فرستاد.

آصف رزم دیده، کارگر کارخانه، در اوایل دهه ۵۰، به خاطر سازمان دادن اتحادیه‌ای غیرقانونی دستگیر شده و حتی پس از خاتمه دوران محکومیت هفت ساله‌اش، همچنان در زندان قصر زندانی بود. و در نهایت، مهدی پرتوی^(۵۰) و شاهرخ جهانگیری، هر دو از فداییان پیشین، در دوران زندان به حزب پیوسته بودند و در زمان انقلاب، سازماندهان شبکه مسلح مخفی حزب بودند. اگرچه ابعاد این شبکه آنچنان گسترده نبود، اما آنها در بهمن ۵۷ هنگام درگیری‌های پایانی با نیروهای سلطنتی نقشی را ایفا کرده بودند. پرتوی و جهانگیری تنها افراد زیر چهل سال این گروه هفده نفره بودند.

این هفده تن انعکاسی از ترکیب‌بندی اجتماعی رهبران رده بالای حزب در دهه ۶۰ بودند. میانگین سنی آنها ۵۶ سال بود. جودت ۷۵ ساله و کیانوری ۶۸ ساله بود. هفت تن از آنها از افسران پیشین ارتش بودند که سه نفرشان هریک، ۲۴ سال را در زندان گذرانده بودند. چهارده نفر از مدارس عالی، هفت نفر از دانشکده افسری، شش نفر از اتحاد شوروی، و دو نفر از دانشگاه‌های غربی فارغ‌التحصیل شده بودند. پانزده نفر، از خانواده‌های طبقه متوسط حقوق‌بگیر آمده بودند. در میان آنها فقط دو نفر کارگر، یکی حرفه‌چین و دیگری کارگر کارخانه دیده می‌شد. به لحاظ قومی، در این گروه هشت آذری، هفت فارس، یک کرد و یک ارمنی وجود داشت. همانند جنبش اولیه کمونیستی و برخلاف دوره نخست فعالیت‌های حزب توده، اجزای آذری تشکل، شاخص بودند. (نگاه کنید به جدول ۷)

غیبت برخی از اعضای برجسته کمیته مرکزی در میزگرد، چشمگیر بود. به آذین، پس از برنامه اردیبهشت‌ماه، از دیدگاه عمومی ناپدید شد. او سال‌های پسین را، در زندان، صرف ترجمه رمان «ژان کریستف»^(۵۱) رومن رولان کرد که آن را «جان شیفته» نامید. احسان طبری، نظریه پرداز اصلی حزب، سکتته کرد و برای شرکت در برنامه‌های آینده تحت مراقبت پزشکی بود. تقی کی منش، نظامی

دیگر که بیست و چهار سال را در زندان گذرانده بود، در میان بازجویی‌ها درگذشت. سیزده تن دیگر هم به همین سرنوشت دچار شدند.^{۵۲} مریم فیروز، همسر کیانوری و سرپرست شاخه زنان حزب به رغم شهرت خانوادگی خود، به خاطر نامزدی برای هر دو مجلس شورا و خبرگان، از این جمع غایب بود. هنوز روشن نیست که غیبت وی به خاطر حساسیت آخوندها از شرکت زنان در چنین برنامه‌هایی بوده یا لطمه دائمی که به گوش و ستون فقراتش در حین بازجویی‌ها خورده بود.^{۵۳} او با شنیدن و نشستن مشکل داشت.^{۵۴}

میزگرد به سان هجویه‌ای از برنامه‌های توبه‌های عمومی بود. عمومی که به خاطر سابقه بیست و چهارساله زندانش مورد احترام بود، برنامه گردان شده بود. او حرف زیادی به جز در ابتدا و انتهای جلسات نمی‌زد. با درود فرستادن به رهبر کبیرانقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی و مردم قهرمان و شریف ایران و بسیجیان دلیری که بر علیه متجاوزین بعثی می‌جنگند، برنامه را شروع می‌کرد. برای تمام شرکت‌کنندگان طلب عفو می‌کرد و عقیده داشت این مباحث بدون کوچکترین شبه‌ای "ارتباط حزب توده با شوروی" را ثابت می‌کند و مارکسیسم "در ریشه دواندن میان توده‌های مردم مسلمان شکست خورده است" و در پایان، می‌گفت "شما بینندگان، مانند ما، باید در خدمت امام امت باشید".

دیگران هم به همین منوال حرف‌های خود را با درود و ترسیم پیشینه سیاسی شان و تأکید بر این نکته که حضورشان در جمع، داوطلبانه بوده است، آغاز می‌کردند. کیانوری این شایعه که او را اعدام کرده‌اند به مسخره می‌گرفت و تکرار می‌کرد که اعتقاداتش را نه به خاطر اعمال فشار که به خاطر "روبرو شدن با واقعیت در زندان" تغییر داده است. آوانسیان به شوخی می‌گفت شایعه مرگ کیانوری بیش از حد بزرگ شده است. میزانی تزریق دارویی به او که موساد آن را تدارک دیده تکذیب کرد: "بحث با زندانبانان، ما را متقاعد ساخت که انقلاب گام‌های بلندی برای توده‌های مردم، بویژه برای تازه‌واردین مهاجر به شهرها، برداشته است". شلتوکی اعلام داشت که در زندان متوجه شده، تمام این سال‌ها کتاب‌های اشتباهی می‌خوانده است: "واقعیت ساده

این بود که ایران و مارکسیسم - لنینیسم از هر جهت در ایدئولوژی، اندیشه، روانشناسی، جامعه‌شناسی و شیوه زندگی باهم تفاوت‌های اساسی دارند.

کیهان اظهار داشت، نگهبان‌ها مرا با احترام واقعی و عمیق خود نسبت به توده رنج‌کشیده مردم، خلع سلاح روانی کردند: "زندانیان ما را از خواب غفلت بیدار و متوجه قبح جنایاتمان کردند... زندانیان، حقیقت را چونان شلاقی بر تن ما فرود آورد". بهزادی اعلام داشت که او اینجا نشسته تا شاهدهی زنده برای نسل جوان باشد و نشان دهد وقتی کسی از صراط مستقیم جدا شد، چه اتفاقی برایش می‌افتد. پرتوی از زندانبانان به خاطر ملاحظه و انسانیت آنان تشکر نمود و اظهار داشت تاریخ ثابت کرده که شکنجه هرگز باورهای افراد سرموضع را تغییر نخواهد داد. جودت تجربه زندانش را "بسیار آموزنده" توصیف نمود و از مادر زندانبان خود برای پرورش "چنین انسان‌های شریف، درستکار و با عطوفتی" قدردانی کرد. هنوز معلوم نیست چند تن از بینندگان این برنامه طنز ظریف این بخش را درک کردند.

با ارائه تبلیغات منفی علیه خودشان، آنها به تکرار گزارشی مفصل از مقاطع مختلف تاریخی پرداخته و به اصطلاح خیانت چپ به کشور را دوباره از سال ۱۲۸۴ آغاز و با جنگ علیه عراق خاتمه دادند. با این کار، آنها ضمن تقسیم کار، هرکس را در حوزه تخصص خود متمرکز می‌کردند.

کیانوری کم و بیش همان درس تاریخ خود، با تأکید بر بی‌تجربگی روشنفکران که منجر به "خیانت حزب به کشور" شد، را تکرار نمود. او همچنین "برخی از ناگفته‌های تاریخی را برملا ساخت". به ظاهر شوروی گروه پنجاه و سه نفر را "خلق" کرده بود. حزب توده همواره از شریعتمداری در برابر خمینی حمایت می‌کرد. کمیته مرکزی از آخرین اعترافات روزبه کلیه ارجعات مربوط به توطئه‌های ترور، بویژه آنچه مربوط به مسعود و لنکرانی می‌شد را حذف کرده بود. "ما می‌خواستیم روزبه را یک شهید انقلابی بی‌هیچ خدش‌های تصویر کنیم". مقادیر کمی از این سخنان تازگی داشت یا دلیلی بر خیانت بود.

در این میان، جودت به مسئله قتل لنکرانی پرداخت. ابراهیمی

تلویحی، پیشه‌وری را، به خاطر اختلاف‌های شخصی خود با حزب توده و برای شکست در نخستین انتخابات مجلس، آغازکننده غائله آذربایجان معرفی کرد. گلاویز مدعی شد، امپریالیست‌ها خواستار ایجاد گردستانی واحد بودند و حزب توده تمام کوشش خود را به کار بست تا اشخاص را از کومه و حزب دمکرات گردستان دور سازد. پورهرمزان از این که توده‌ای‌ها همواره حامی شوروی بوده، اما، به همان نسبت، شوروی هیچگاه حمایتی از آنها نکرده، شکوه داشت. قائم‌پناه مدعی شد "کا.گ.ب، به محض آن که اعضای حزب به شوروی مهاجرت کردند، عضوگیری از میان آنها و اعضای فرقه را آغاز کرد." "آنها اطلاعاتی از کارکرد داخلی ما می‌خواستند و به خصوص از مائوئیسم وحشت داشتند." پرتوی تأکید داشت که پس از انقلاب اسلامی، حزب توده شماری از اسلحه‌هایش را حفظ نموده و از انحلال شبکه مخفی خود، خودداری کرد. رصدی ابراز داشت که شوروی‌ها مشتاقانه می‌خواستند به اطلاعات مربوط به وضعیت سیاسی ایران، بخصوص سیاستمدارانی چون بنی‌صدر، دست یابند. کیهانی کار کردن برای ایستگاه رادیویی صدای ملی ایران، که با حمایت مالی شوروی اداره می‌شد را پذیرفت. او افزود که این ایستگاه رادیویی از تجاوز به افغانستان، مسلح کردن صدام حسین و انقلاب سفید که این آخری برای شاه هم‌تازگی داشت، حمایت می‌کرد. او همچنین اضافه کرد که حزب توده، در ظاهر برخلاف جمهوری اسلامی، به "کیش شخصیت" و "فرمانبرداری کورکورانه از رهبران" اعتقاد داشت. در نهایت حجری از مسئولان به خاطر انحلال حزب قدردانی کرد و اظهار داشت در بیست و پنج سال سابقه زندان خود هرگز حتی برای یک بار هم تصور نمی‌کرده در چنین مخمصه‌ای قرار بگیرد.

گرچه این برنامه‌ها از الفاظ دهن‌پُرکنی چون کا.گ.ب، خیانت، بیگانه، جاسوسی، فتنه، توطئه، برانداختن و وابستگی به خارجی بهره برده بودند، اما هیچ موضوع تکان‌دهنده‌ای نداشتند. این را همه می‌دانستند که حزب توده حامی مارکسیسم بوده، در جلوگیری از کودتای ۱۳۳۲ شکست خورده، با شوروی ارتباط داشته و از اتحاد شوروی، حتی اگر این امر حزب را رودرروی ملی‌گراها قرار می‌داد،

همواره پشتیبانی کرده بود. اما به نظر بعید می‌رسد که این افراد موارد مذکور را به عنوان "سند خیانت" خود تلقی می‌کردند، مگر آن‌که کسی دامنه معنایی خیانت را به طرز چشمگیری گسترده نماید. در این صورت، بسیاری دیگر، حتی شخص خمینی هم در برابر اتهام خیانت، آسیب‌پذیر خواهند بود. هرچه باشد، او هم مانند دیگر روحانیون، نتوانسته بود از مصدق در برابر شاه و سیا حمایت کند.

در میزگردها تنها مدرک قابل قبول، اعترافات پرتوی، آوانسیان و قائم‌پناه به تحویل دادن دستی‌گزارش‌ها به کیانوری و سپس به سفارت شوروی بود. اما معلوم نیست که این گزارش‌ها، آن‌گونه که دولت مدعی است، دربرگیرنده اطلاعات طبقه‌بندی شده نظامی بوده یا فقط، آن‌گونه که خود کیانوری بر آن تأکید دارد، دیدگاه وی نسبت به اوضاع سیاسی را بیان می‌نماید. واقعیت هرچه باشد، این امر محور اصلی تشکیل دادگاه ویژه‌ای علیه ۱۰۱ متهم گردید، که اکثرشان را اعضای نیروهای مسلح تشکیل می‌دادند. در سال‌های پسین، کیانوری توضیح داد که فقط دو گزارش او درباره امور نظامی بوده: یکی به هواپیماهای اف-۱۴ آمریکا و دیگری به غرق شدن زیردریایی شوروی، پیش از انقلاب، ارتباط پیدا می‌کرده است. اما او این موارد را "جاسوسی" به حساب نمی‌آورد زیرا این گزارش‌ها، نه بر امنیت ایران که بر امنیت ایالات متحده، تأثیر می‌گذاشت. کیانوری به بینندگان خاطرنشان می‌کند که شخص خود امام هم آمریکا را "دشمن اصلی ایران"^(۵۵) توصیف کرده بود.

این هفده تن سرنوشت‌های متفاوتی داشتند. کیانوری، عمویی و قائم‌پناه برای یک دهه در حبس ماندند^(۵۶). کیانوری و عمویی پس از رهایی از زندان، خاطرات خود را - البته بدون تجربه زندان آخرشان - منتشر ساختند. حتی خاطرات کیانوری با همکاری جمهوری اسلامی به چاپ رسید. شلتوکی و آوانسیان خیلی زود در زندان اوین "درگذشتند". پرتوی مورد عفو قرار گرفت و یک بنگاه انتشاراتی دایر کرد. جهانگیری در سال ۱۳۶۳ اعدام شد. دیگران، نظیر حجری، بهزادی، رصدی، پورهرمزان، کیهان، ابراهیمی، میزانی، رزم‌دیده و جودت ۸۰ ساله در اعدام‌های جمعی سال ۱۳۶۷ به هلاکت رسیدند.

محاكمات نظامی (آذر - دیماه ۱۳۶۲)

۱۰۱ تن از متهمان، در اواخر سال ۱۳۶۲ در برابر یک دادگاه ویژه نظامی قرار گرفتند. قاضی دادگاه حجت‌الاسلام ری شهری، سربازجوی مهدی هاشمی، بود. با وجود آن که مطبوعات پوشش گسترده‌ای به این واقعه دادند، هرگز محل دادگاه ویژه افشا نشد. بر دیوارهای دادگاه نقل قولی مشهور از خمینی دیده می‌شد: "آمریکا از انگلیس بدتر. انگلیس از آمریکا بدتر. شوروی از هر دو آنها بدتر است". اتهام متهمان "مفسد فی الارض" و "جاسوسی برای قدرت‌های بیگانه"، "جمع‌آوری و انبار اسلحه و مهمات"، "توطئه برای براندازی جمهوری اسلامی" و "تخلف از منع فعالیت‌های سیاسی برای نیروهای مسلح" بود. مطبوعات محاكمات رابه صورت محکمه جاسوسان انعکاس دادند. اما توجه خود دادگاه معطوف به اتهامات خرابکاری، بخصوص توطئه براندازی جمهوری اسلامی بود.

در میان متهمین چندین فرد شاخص وجود داشت: ناخدا بهرام افضلی، فرمانده فاتح نیروی دریایی در خلیج فارس، سرهنگ هوشنگ عطاریان، دستیار ویژه وزارت دفاع، سرهنگ بیژن کبیری، یکی از افسران جبهه‌های جنگ، سرهنگ حسن آذرفر، استاد دانشکده افسری، سرهنگ سیف‌الله غیاثوند، پزشکی که به تازگی از جبهه‌ها برگشته بود، و سرهنگ ابوالقاسم افرایمی، افسر ژاندارمری با نشان افتخار که از فرمان آتش به سوی مردم در دوره انقلاب خودداری کرده بود. بیشتر افسران دیگر جوان، و یا درجه‌داران و همافران نیروی هوایی بودند.

دادستان به عنوان "شاهدان حکومتی" کیانوری و پرتوی را معرفی کرد. در تمام طول محاکمه، کیانوری به صورت عمومی حول و حوش وابستگی حزب توده به شوروی، غفلت آنان در مطالعه تاریخ و سودای به قدرت رسیدن، صحبت کرد. او همچنین تأکید داشت که، به عنوان دبیر اول حزب، حاضر است مسئولیت تمام اشتباهات را برعهده گیرد. اما پرتوی، به عنوان شاهدی یاری‌رسان، جزئیات چگونگی

تشکیل یک سازمان زیرزمینی مسلح توسط کیانوری و ارسال گزارش‌هایی به سفارت شوروی را به تفصیل شرح داد. شواهد او کمک کرد تا سرنوشت برخی از همکاران پیشین‌اش، مثل برادر کوچکتر خودش، روشن شود.

پیش از آغاز محاکمه، دادستان نظامی اعلام داشت که اعترافات قبلی تلویزیونی، در واقع گناه "خیانت"، "جاسوسی" و "خرابکاری" حزب توده را محرز می‌سازد. سرعنوان روزنامه‌ها اعلام می‌کرد: "سران حزب توده به جاسوسی اعتراف کردند"، "توطئه حزب توده برای تبدیل ایران به افغانستانی دیگر"، "توده‌ای‌ها اطلاعات محرمانه موشکی ایران را به شوروی‌ها می‌دادند"، "مستولان بزرگترین شبکه جاسوسی در تمام دنیا را کشف کردند".

به‌رغم تدارکات گسترده و غیبت خبرنگاران خارجی، اداره محاکمه به خوبی برنامه‌های ندامت‌های علنی پیشین نبود. شمار افراد درگیر تا حدودی هرج و مرج ایجاد کرده بود. به جای فراهم‌سازی نوارهای ویدیویی برای رسانه‌ها، رژیم خلاصه جلسات را در روزنامه‌های رسمی کشور منتشر ساخت. این گزارش‌های کوتاه، اطلاعات محدودی را درباره مشکلات مربوط به صحنه گردانی چنین تعداد بالای بازیگران را به دست می‌داد.

در نگاه نخست به نظر می‌رسید متهمان، چنین اتهامات سنگینی را پذیرفته باشند. آنها واژه‌هایی چون "خیانت"، "ریاکاری"، "جنایت"، "گناهکاری"، "تقصیر"، "شرم"، "رسوایی"، "خرابکاری" و "مستحق مجازات بودن" را به کار می‌بردند. مرعوب کامل حاکمیت شده، از زندانبانان سپاسگزار بودند، دادگاه ویژه را به رسمیت می‌شناختند و فضیلت والای امام راتحسین می‌کردند. آنها هم چون پاک‌باختگان طلب بخشایش داشتند و خواستار فرصتی دیگر بودند تا به مردم، انقلاب و امام خدمت کنند. یکی از متهمین، امیدوار بود امام خمینی تا ظهور دوباره مهدی موعود زنده بماند. دیگری، اظهار داشت که او به دادگاه ویژه اطمینان کامل دارد، زیرا اطلاع دارد که آنها با متهمین پیشین منصفانه برخورد کرده‌اند. در این میان، شخصی دیگر التماس می‌کرد تا به جبهه‌های جنگ اعزام گردد تا با مرگش در آنجا لکه

"خیانت" و "جاسوسی"، "دو لغت ننگین در فرهنگ ما"، راز خود و خانواده‌اش پاک کند.

نگاهی دقیق‌تر، البته، ناهمخوانی‌ها، مفاهیم پنهان و گوشه و کنایه‌های دوپهلوی را آشکار می‌ساخت. آنهایی هم که مانند دانش‌پژوهان غربی فقط عنوان‌ها را می‌خوانند متقاعد شده بودند که متهمان به گناه خود معترف هستند. اما آنهایی که فراتر از عنوان‌ها را می‌دیدند، اطمینان کمتری به این که متهمین جرائم خود را پذیرفته باشند، داشتند. برخی از متهمان اعترافات امضاء شده خود را پس گرفتند. سایرین، آنقدر آنها را با توضیحات و جرح و تعدیل‌ها سست کردند که دیگر ضرری نداشتند. شخصی از شرکت در جریان محاکمه خودداری کرد. در مقطعی، قاضی، به این بهانه که برق رفته تنفس اعلام کرد. در زمانی دیگر، قاضی و دادستان گفته‌های متهمین را قطع می‌کردند زیرا، آشکارا، آنها از سناریوی از پیش تعیین شده، سرپیچی کرده بودند. برخی حتی توانستند خبر بازداشت همسران و فرزندان خود را هم در لابلای جریان دادگاه‌ها اعلام کنند. گروهی دیگر ادعا کردند "چشمان آنها در دادگاه باز شده" و "برای اولین بار مورد جاسوسی را در زندان شنیده‌اند".

در کل، هرچند اعتراف‌کنندگان خود را مقصر شناختند، اما نشانی دال بر گناهکاری آنان وجود نداشت. کیانوری پذیرفت که او دستور مخفی کردن حدود دویست اسلحه کمری رابه سازمان مخفی حزب توده داده بود. او خود از یک مهندس خارجی هشت اسلحه کمری و یک گیرنده رادیویی خریده بود. و یادداشتی به سفارت شوروی فرستاده بود. اما او به صورت چشمگیری هر اقراری را مشروط می‌کرد. یادداشت‌ها مربوط به مسائل سیاسی بودند نه امنیتی و سازمان زیرزمینی برای پیشگیری از کودتای سلطنت طلبان، نه براندازی جمهوری اسلامی، طراحی شده بود. "باید از تکرار شکست مفتضحانه سال ۱۳۳۲ به هر قیمتی پرهیز می‌شد". گیرنده رادیویی و هفت تیرها برای ایجاد امکانات فرار در صورت سرکوب نظامی بود. او می‌افزاید، مشکل می‌بینم دویست اسلحه کمری، اقتدار جمهوری اسلامی رابه خطر بیاندازد. او همچنین می‌افزاید، حزب توده امیدوار بود روزی

قدرت را در دست گیرد - اما نه در صورت فروپاشی جمهوری اسلامی. "حزب توده مثل هر حزب واقعی سیاسی قصد داشت روزی به قدرت برسد". برای برخی، همین حرف اقرار به خرابکاری بود. برای سایرین در يك زندگي سياسي، اين عملي بدیهی بود.

دريادار افضلي به روشني، اين امر را كه يك تشكيلات كوچك قادر باشد جمهوري اسلامي مقتدر را سرنگون سازد، به تمسخر گرفت. او تصديق كرد كه درباره غرق شدن زيردريایی شوروي با كيانوري صحبت کرده، اما می افزاید اين امر هيچ ارزش قابل توجه نظامي نداشت، زيرا اين واقعه دو سال پيش رخ داده بود. او گفتگوهای ديگرش را با كيانوري تأييد می کرد، اما افزود اين جريانات تنها جنبه سياسي داشته و به "سياست های خسارت بار" بني صدر مربوط بوده است. او اظهار می دارد كه به حزب توده پيوسته بود تا "به مردم، انقلاب و كشور كمك كند". او اظهار می دارد كه چون در دهه ۳۰ نیز از اعضای حزب بوده، تمایلات توده ای خود را مخفی نکرده بود. او جاسوسی را تكذيب کرده، می افزاید "اولین بار، پس از دستگيري از چنین فعالیت هایی باخبر شدم". او از قاضی استدعا می کند تا وظیفه دفاع از وی را برعهده گیرد زیرا خودش احاطه ای بر مقولات حقوقی ندارد. البته هيچ يك از متهمين وكيل نداشتند.

سرهنگ عطاريان می پذيرد كه پيوستن او به حزب توده تخلف از فرمان امام بوده است. اما او به شدت اتهام جاسوسی و توطئه عليه نظام را تكذيب می کند و می پذيرد كه گزارش هایی را برای كمیته مرکزی جمع آوری می کرده است، اما یادآور می شود كه اتكای وی تنها بر منابع علنی مانند روزنامه ها بوده، نه اسناد نظامی. در این مقطع، دادستان باقطع سخنان او توضیح می دهد كه معنای "جاسوسی" فقط انتقال اطلاعات "محرمانه" نبوده، بلکه هر اطلاعاتی را شامل می شده است. "معنای جاسوس این است كه فرد، هر آنچه اطلاعات نام می گیرد را در اختیار بيگانگان بگذارد". اين عبارات کوتاه، هزاران معنا داشت.

سرهنگ كبيري اظهار می دارد كه هر حكمی دادگاه صادر كند می پذيرد اما اتهامات را تكذيب می کند و تأکید می نماید كه هيچگاه

تمایلات خود را به حزب، حتی زمان خدمت در جبهه‌ها، پنهان نداشته بود. سرهنگ آذر فر به این دلیل که همیشه درباره ادامه جنگ در خاک عراق تردید داشته، خود را "خائن" خطاب می‌کند. "حالا می‌فهمم که من می‌بایست باتمام وجود پشتیبان دولت می‌بودم". سرهنگ غیاثوند به نوشتن گزارشی درباره تلفات جنگ اعتراف می‌کند، اما یادآور می‌شود که برای نوشتن گزارش، فقط به اطلاعات عمومی مثل آنچه در روزنامه‌ها چاپ می‌شده اکتفا می‌کرده است. او به شدت، این امر که حزب خواستار اطلاعات محرمانه بوده را، تکذیب می‌کند. همچنین سرهنگ بازنشسته افرایی اظهار می‌دارد او اطلاعات محرمانه‌ای نداشته که به کسی بدهد و می‌پرسد چرا مقامات زودتر حزب توده را، اگر چنین "سازمان ضداسلامی" شیطانی بوده، ممنوع نکردند. سرهنگی دیگر ادعا می‌کند به حزب توده، بدون آگاهی از ماهیت واقعی آن، پول داده است. در این مقطع، دادستان با فریاد می‌گوید: "چطور انسانی تحصیل کرده مثل شما می‌تواند اینقدر به حزب توده ملحد بی‌توجه باشد. فقط افراد بیسواد و ساده لوح فکر می‌کنند مارکسیسم با اسلام همخوانی دارد". این امر، ادعای مقامات که متهمین فقط به خاطر اتهام جاسوسی و نه برای اعتقادات خود محاکمه می‌شوند را به گونه دیگری جلوه می‌داد.

بسیاری از متهمین توانستند، به شکلی، تبلیغات توده‌ای را وارد محاکمه کنند. بیشتر آنان، پیوستن خود به حزب را به این دلیل که حزب توده تنها حامی انقلاب و نظام بوده می‌دانستند و برخی دیگر این ادعا را تکرار کردند که حزب سازمان مخفی را ایجاد نموده بود تا با ضدانقلاب سلطنت طلب مبارزه کند. حاکمیت چون خودش همواره در هراس از همین ضدانقلاب می‌زیست قادر نبود این ادعاها را به عنوان اراجیف نفی کند. عده‌ای اظهار داشتند که پول جمع‌آوری شده از بابت حق عضویت را صرف کمک‌رسانی به بیکاران می‌کردند. فردی اشاره نمود که ناخداافضلی برای یاری دادن به افراد بیکار، ملک خانوادگی خود در قم را فروخته بود. دیگری اظهار کرد که چون فکر نمی‌کند حزب، دشمن جمهوری اسلامی بوده، قصد "دفاع" از خود را هم ندارد. اما فردی دیگر علت پیوستن خود به حزب توده را به این

در زندان نور را دیدند. به طور خلاصه، برای پاسخ به سؤال شما، شخص باید اطلاعاتی درباره روانشناسی داشته باشد.
 شخصیت ایوانف در کتاب کویستلر هم خود را یک روانشناس مبتدی می‌دانست.^{۱۵۹}

توبه‌های طبری

پرده نهایی توبه توده‌ای‌ها در اردیبهشت ۱۳۶۳ اتفاق افتاد. این مسئله با ظاهر شدن طبری - نظریه پرداز اصلی حزب - در تلویزیون از پرده برون افتاد. او با این توضیحات آغاز نمود که ضمن خواندن اظهارات خود، علت جویده جویده حرف زدنش، به خاطر سگته‌ای که به تازگی کرده، است.^{۱۶۰} آن وقت شمه‌ای از زندگینامه خود را، با تأکید بر شجره روحانیش و تجربیات پنجاه ساله چپ‌گرایی خود ارائه داد و سپس به آشنایی با ارانی و گروه پنجاه‌وسه نفر پرداخت و در ادامه به نقش خود در تأسیس حزب توده و انتخابش در کمیته مرکزی در سال ۱۳۲۳ اشاره کرد و سخنانش را با شرح تبعید سی ساله‌اش به اروپای شرقی، سرزمینی که ویراستار مجله دنیا بوده و کتاب‌های مارکسیستی، تاریخ ایران و ادبیات فارسی و فلسفه اسلامی می‌نوشته، خاتمه داد.

طبری اظهار کرد که به زندان افتادن اخیرش او را با آثار اندیشمندان بزرگ اسلام، بویژه - شاگرد "شهید" مورد علاقه خمینی؛ آیت‌الله مطهری، آشنا ساخت. با ارائه صورتی از آثار مطهری، به گفته او این کتاب‌ها وی را ابتدا به سمت زیر سؤال بردن اعتقادات خویش کشاند و به تدریج به انکار آنچه طی چهل سال به رشته تحریر درآورده بود، سوق داد. او حالا می‌فهمد که حاصل یک عمر زحمتش "ناقص"، "زیان‌بار" و "کلاً ساختگی" بوده زیرا اساس همه آنها بر مبنای انگاشت‌های اندیشمندان غیر قابل اعتماد؛ چون فراماسون‌های تغذیه‌کننده از خاندان پهلوی، ملحدینی مانند احمد کسروی، لیبرال‌های غربی و مارکسیست‌های وابسته به "امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها"، و البته مارکسیست‌های شوروی معتقد به این امر که

دلیل می دانست که در آن زمان تنها این حزب " هوادار حقوق دهقانان " بوده است.

دادگاه ویژه، احکام نابرابری صادر کرد. ده نفر را به مرگ، شش تن را به حبس ابد، دوازده نفر را به حبس های پانزده تا سی سال، نوزده نفر را به زندان های هشت تا چهارده سال، هشت تا هفت سال، سی تا پنج سال و سیزده تا کمتر از پنج سال، محکوم کرد. گروهی از محکومین؛ شامل **ناخدا/فضلی**، **سرهنگ عطاریان**، **کبیری و آذرفر**، در بهمن ۱۳۶۳ اعدام شدند. نوزده تن دیگر، شامل دو نفر که دوران محکومیت شان به سر آمده بود، در اعدام های سال ۱۳۶۷ به هلاکت رسیدند^(۵۷).

در جلسه مطبوعاتی برای اعلام خبر اعدام ده تن از این محکومین، **ری شهری** اظهار کرد که او با برخی از این افراد به خاطر همکاری و اظهار ندامت و نمایش صداقت در توبه های خودشان، به رغم جرایم سنگین آنان، ملایم برخورد کرده است^(۵۸). وقتی یک خبرنگار فرانسوی پرسید آیا دولت مدارک بیشتری از آنچه در روزنامه ها انتشار یافته دارد، او ضمن پاسخ مثبت، افزود برخی از اسناد، به دلیل حساسیت آنان برای ارایه در دادگاهی علنی مناسب نبودند. وقتی خبرنگار ژاپنی پرسید چرا شمار محکومین با تعداد متهمین اصلی محاکمه شده همخوانی ندارد، او از پاسخ طفره رفت. شایع بود که برخی از آنها به هنگام بازجویی در گذشته بودند. هنگامی که خبرنگار ایرانی به شگفتی خبرنگاران خارجی از توبه کمونیست های سخت جان از گناهان خود اشاره کرد، **ری شهری** پاسخ داد که مثل آنها، او نیز "غافلگیر" شده بود. اما او افزود که روانشناسان قادر به درک این امر خواهند بود چرا که حتی "ماتریالیست های" پرو و پا قرص هم وقتی با "مستولان صدیق اسلامی" روبرو می شوند، تن به ندامت و توبه می دهند:

یکی از بزرگترین سرمایه های انقلاب، توانایی آن در وادار ساختن مجرمان به بررسی ماهیت اعمال خود است تا پلیدی و نیرنگی که جلوی چشمان آنان را گرفته از خود دور سازند. همان طور که بسیاری از متهمین پذیرفتند، پیش از دستگیری کور شده بودند، اما

ایران هنوز فئودالیسم را تجربه نکرده - بود. "مارکسیسم در ایران به این دلیل ساده که کشور ما تاریخچه استبداد شرقی دارد، نه فئودالیسم، قابل اجرا نیست". به ظاهر تنها این فئودالیسم بود که یک پندار مارکسیستی به شمار می آمد، نه استبداد شرقی.

طبری همچنین اظهار داشت که حالا متوجه شده برخلاف ادعای مارکس و انگلس، ماتریالیسم تاریخی مبتنی بر اصول کاملاً علمی نیست. برعکس، این انگاشت شکلی از اندیشه جزمی ماکیاولیستی است که به باور ضد اخلاقی "هدف وسیله را توجیح می کند" اعتقاد دارد. اما مطهری، ثابت نمود که اسلام نقطه مقابل این نظریه است و الگوی مارکسیستی زیربنای اقتصاد و روینای عقیدتی (ایدئولوژیک) اشتباه بوده، زیرا عقاید و مذاهب به همان اندازه ماده و شیوه تولید حائز اهمیت هستند. "ماتریالیسم تاریخی، برخلاف شیعیگری، نمی تواند پدیده های اسطوره ای چون اسپار تا کوس و پوگاچف" را توصیف نماید. تجربه زندان طبری باید مشابه آنچه بر سر شاول" در راه دمشق آمده بود، باشد.

به علاوه طبری، برای نفی آثار خود، درس های تاریخی طولانی که توسط سایر سران حزب توده، به خصوص به آذین و کیانوری، طرح شده بود را تکرار کرد. او اعتقاد داشت که چپ های ایرانی، چون اهمیت مذهب را در نیافته و رهبری روحانیت را رد کرده بودند و افرادی مانند کوچک خان، مدرس، و کاشانی رابه عنوان "مرتجع"، "خرده بورژوا" و "نماینده زمین داران بزرگ" به شمار می آوردند، شکست خوردند. او همچنین تأکید داشت که آنچه به عنوان "اعترافات" در تلویزیون دیده، وی را متقاعد ساخته که حزب در حال "توطئه" برای براندازی جمهوری اسلامی بوده و همیشه به عنوان "شبکه جاسوسی شوروی" عمل می کرده است. "این اعترافات ثابت کرد که حزب توده هیچ آینده ای در ایران ندارد. هیچ چیزی هم جز لکه ای سیاه از آن برجای نخواهد ماند".

ندامت های طبری با ارجعات دائم اوبه مذهب همراه بود. در حالی که دیگران روحانیون را برای به حرکت درآوردن توده های مردم تحسین می کردند، طبری اسلام را برای "قدرت معنوی عظیم" آن

ستایش می‌کرد. او سخنان خود را با "بسم الله الرحمن الرحيم" آغاز کرد و با آیاتی از قرآن پایان داد، "خدا آنهایی را که به صراط مستقیم بروند یاری خواهد رساند"، "خدای مهربان آنهایی را که توبه کنند، خود را اصلاح نمایند و حقیقت را بیان دارند، می‌بخشد". او گفتار خود را با اشاره به دوازده امام و اندیشمندان اسلامی؛ چون فارابی، طوسی، ابن سینا، ملاصدرا و از همه مهمتر مطهری، جلا می‌بخشید. او اسلام را به خاطر "معنویت"، "ارزشهای عارفانه"، "آرمان‌های والا" و "تطهیر روح توسط توبه" تحسین کرد. درخاتمه، به خاطر گناهان مرتکب شده خود، طلب بخشایش کرد و به جوانان توصیه نمود تا به جای مارکس مطالب مطهری را مطالعه کنند. به روشنی، حاکمیت نمی‌خواست او فقط به "اشتباهات سیاسی" خود اعتراف کند، بلکه قصد داشت این اندیشه‌ور اصلی حزب "به اسلام بازگردد".

طبری پنج سال آینده خود را در زندان انفرادی گذراند. اما مطبوعات دولتی این شبهه مشخص را در دل خوانندگان خود به وجود آوردند که او در خانه خود به سر می‌برد و به طور دائم مشغول ترتیب دادن مصاحبه‌های مطبوعاتی است. در کنار این مصاحبه‌ها، او چندین مقاله و دو کتاب با عنوان‌های «کژراهه: خاطراتی از تاریخ حزب توده» و «شناخت و سنجش مارکسیسم» را به دست چاپ سپارد. این کتاب‌ها حتی توسط روزنامه‌های رسمی به صورت پاورقی‌های دنباله‌دار منتشر شدند.^{۶۳} انتشار این کتاب‌ها، کاری را که خاطرات فردوست با نظام پادشاهی کرده بود با مارکسیسم کرد. مطبوعات با قدردانی از این خاطرات، از آن به عنوان "مهمترین کتابی که تاکنون درباره تاریخچه چپ ایران بیرون آمده" یاد کردند.^{۶۴} آنها همچنین از اثر شناخت و سنجش مارکسیسم به عنوان یکی از نخستین نقدهای ماتریالیسم تاریخی که از "درون دیواره مارکسیسم" بیرون آمده یاد کردند.^{۶۵}

طبری توضیح می‌دهد که عنوان فرعی زندگینامه خود را "ضد خاطرات" نامیده، زیرا این اثر، به گفته وی برای فاش‌سازی مخاطرات انحراف از صراط مستقیم، تاریخ نیست، "ضد تاریخی" است. این اثر از جنبه‌های دیگر هم یک "ضد خاطرات" است. این اثر در ظاهر بازگشت

روشنگرایانه وی به اسلام، پس از طی مسیر انحرافی طولانی و عذاب آوری از مارکسیسم را بازگو می کند. در واقع، هیچ چیز تازه ای درباره زندگی او و حزب توده در این کتاب یافت نمی شود. این اثر، چیزی مثل نقل قول هایی از خاطرات پیشتر منتشر شده او بود که بازگویی بازگفته های تاریخ را کد چپ از سال ۱۲۸۴، شرح و بسط تضادهای درونی بدون طرح مسائل سیاسی است. این مناقشات تنها در چهارچوب حسادت های شخصی بیان می شوند. نقش خود او تا حد ارجعات گاه گذاری - در مقام سوم شخص - کاهش می یافت. کتاب با این ادعا که حزب توده تنها به خاطر بقای صدام حسین از ادامه حمایت خود از جنگ با عراق خودداری کرد، خاتمه می یابد. "تاریخ نشان داده که حزب توده هم در برابر شرق و هم در برابر غرب، تاریخچه طولانی در خیانت، جنایت، فریب، نیرنگ و خرابکاری دارد". در نتیجه، نظریه پرداز اصلی حزب توده ادعای حاکمیت مبنی بر همدستی حزب توده با توطئه جهانخواران و کمونیست ها بر علیه اسلام و ایران را تأیید می کند. مطبوعات رسمی، کتاب را به عنوان عبرت نامه تحسین کردند. به رغم مضمون این "خاطرات"، یکی از همکاران پیشین وی در ایران به حدی موارد طرح شده را جدی می گیرد که کتابی کامل در نمایش نکات اشتباه آن - البته بدون کوچکترین اشاره ای به محیط نگارش آن - منتشر می کند.^{۶۶}

جدل های بهانه گونه طبری در مخالفت با اندیشه مارکسیستی، با ظرافت از مباحث مشهور بهره می گیرد: تئوری طبقه مدیران جیمز برنهام^{۶۷}؛ مفهوم ساختار عملگرایانه تالکوت پارسونز^{۶۸}؛ اعتقادات نیوتون و اینشتین^{۶۹}؛ به خدا؛ تأثیر آشوبگران بر لنین؛ ناکامی شوروی در ایجاد جامعه ای سالم، ارتکاب جنایات توسط استالین؛ ناکامی لی سنکو^{۷۰}؛ و همکاری فرضی شوروی با امپریالیسم بریتانیا و آمریکا. او همچنین مجادله می نماید که اسلام علمی تر از مارکسیسم است زیرا اولی اگرچه قوانین علت و معلول را به حساب می آورد، دومی وجود الهی را نفی نموده و قادر نیست علت "انفجار بزرگ"، یا اینکه چرا شهاب ها "ماده سرد" بوده اند، را توضیح دهد. به عنوان استدلالی قاطع، او به دانشمند آمریکایی مشخصی به نام سینوت^{۷۱} اشاره دارد

که بدون هیچ تردیدی ثابت نموده "هدایت موجودات زنده (ارگان‌ها) به دست پروردگار است". تمامی این‌ها، نشانی از درستی اندیشه فیلسوفان بزرگ اسلامی بویژه ملاصدرا و مطهری است که باور داشتند "زندگی تحقق اراده خداوند در موجودات زنده است".

در گذشته من مغرضانه با اندیشمندان اسلامی مواجه می‌شدم. حالاً می‌فهمم که فلسفه اسلامی بسیار فراتر از ماتریالیسم دیالکتیک و اندیشه‌های معاصر غرب بوده است. دیگر هیچ چیز برای من جز بی‌گیری مطالعه دقیق این ادبیات وسیع باقی نمانده تا در نهایت جزای زندگی تلف شده خود را بپردازم.^{۷۲}

به قول عده‌ای، طبری یک مسلمان دو آتش شده بود. به قول برخی دیگر، او یا زیر شکنجه توبه کرده و یا به شکلی همانند گالیله^{۷۳} خویشتن‌داری کرده بود. واقعیت هر چه باشد، طبری نه تنها در محبس که در انزوای کامل، حتی دور از خانواده خود، باقی ماند. یک زندانی تعریف می‌کند که او را دیده که چگونه بدن نیمه فلج خود را به سمت تریبون حسینیه اوین می‌کشاند تا مقاله بلندبالای دشواری درباره ضعف‌های مارکسیسم و توانایی‌های اسلام، به خصوص این واقعیت که جهان در برگیرنده یک بیلیون مسلمان است، قرائت کند. طبری وقتی با تقاضای لاجوردی برای رد یکسره شایعات مربوط به جازدن خود در قالب گالیله مواجه می‌شود، پاسخ پیچیده دیگری می‌دهد که حاضران را بیشتر سردرگم می‌کند.^{۷۴}

در هنگام فوت طبری به سال ۱۳۶۸، مطبوعات دولتی وی را با عناوین روشنفکر نابغه‌ای که اسلام را بازشناخته، استاد ده زبان بوده، با چهره‌های درخشان محشور بوده، با ایران‌شناسان به نام شوروی همکلاس بوده و به عنوان "یکی از بزرگترین تئوریسین‌های مارکسیسم در تمام جهان"^{۷۵} مشهور بوده، ستودند. طبری دست‌کم در جمهوری اسلامی شهرتی جهانی یافته بود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- نورالدین کیانوری و محموداعتمادزاده (به‌آذین) در برابر چشمان حیرت‌زده تمامی مردم در شب ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۲ (۳۰ آوریل ۱۹۸۳) بر پرده شبکه سراسری تلویزیون ایران ظاهر شدند. حزب‌توده در دو ضربه چندماهه متلاشی گردید. ضربه اول با دستگیری چهل تن از رهبران آن در ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ (۶ فوریه ۱۹۸۳) صورت‌گرفت و ضربه دوم در نیمه شب ۷ اردیبهشت ۱۳۶۲ (۲۷ آوریل ۱۹۸۳) پرونده فعالیت این حزب را در ایران بست. (م)
- ۲- راه‌توده، ۱۳مه ۱۹۸۳.
- ۳- ش. یارسی‌پور، «خاطرات زندان»، (استکهلم، ۱۹۹۶)، ۱۹۶.
- ۴- V. Kuzichkin, *Pantheon. Inside the KGB: My Life in Soviet Espionage* (New York: 1990). ص ۲. همچنین صفحات ۸۷-۲۸۵. او مصممانه تأکید دارد که ایرج اسکندری از سال ۱۳۳۳/۱۳۴۴ رهبری حزب‌توده را برعهده داشت (ص ۲۶۴).
- ۵- «مصاحبه با کیانوری»، از انقلاب، بازتکثیر از راه توده، ۴مارس ۱۹۸۳.
- ۶- «حزب‌توده انتقاد از حاکمیت را آغاز نموده است»، ایران‌تایمز، ۱۱ اکتبر ۱۹۸۳.
- ۷- ن. کیانوری، «انقلاب ایران در خطر است»، چاپ مجدد ایران‌تایمز، ۲۲-۱۸ آوریل ۱۹۸۳.
- ۸- Kuzichkin, *Inside the KGB*, 356.
- ۹- شیخ فضل‌الله نوری از اخوندهای وابستگرای صدرانقلاب مشروطیت بود که گرچه در ابتدا با مشروطه‌خواهان همراه بود، پس از چند صبحی در برابر مشروطه‌خواهی انقلابیون، به‌بهانه دفاع از دیانت و قوانین شرع، ایستادگی کرد و به «مشروع‌خواهی» روی آورد. نوری نهایتاً بدست انقلابیون به‌جرم «مفسد فی الارض» به‌دار آویخته می‌شود. دادگاه محاکمه‌کننده او، جرایمش را اینگونه مطرح می‌سازد: «... چون حاجی شیخ فضل‌الله نوری قیام برضد حکومت ملی نموده و سبب قتل هزارها هزار نفوس و خرابی بلاد و غارت و فساد گردیده و حجج الاسلام نجف‌اسرف هم او را مفسد فی الارض تشخیص دادمانند محکومیه‌اعدام است» (دکتر باقر عاقلی، «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران»، ۳: ۱۶۷۱). کریم‌کشاورز در کتاب مشهور خود، «من متهم می‌کنم...» ضمن شرح مفصلی درباره نوری و ماجرای به‌دار آویختنش، در بخشی می‌گوید: «مطالعه این جریان انسان را به فکر وامی‌دارد زیرا شیخ مهدی نوری - پسر شیخ فضل‌الله و پدر کیانوری - در روز اعدام پدر در کنار چوبه دار به‌جلاد برای کشتن پدر کمک کرد و بعدها خود او در تهران، در یکی از خیابان‌ها، شبانه کشته شد و قاتل او بی‌دانش، بهرروی، شیخ فضل‌الله از چهره‌های مورد توجه حاکمیت کنونی ایران و شخص آیت‌الله خمینی (شاید به دلیل خویشاوندی) است و حتی در یادبود وی بستخانه جمهوری اسلامی تبریزی هم، به یادگار، به چاپ رسانیده‌است. برای اطلاع بیشتر درباره شیخ فضل‌الله نوری ر.ک. ا. کسروی، «تاریخ مشروطه ایران» (دو جلدی)؛ ب. عاقلی، «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» (تهران، ۱۳۸۰/۲۰۰۱)، سه جلدی، ن: نشر گفتار. (م)
- ۱۰- ایرج اسکندری در جلسه وسیع هیأت اجراییه در دی‌ماه ۱۳۵۷ (ژانویه ۱۹۷۹) از دبیر اولی کنار رفت، اما در ترکیب هیأت اجراییه باقی ماند. برکناری او از هیأت سیاسی در بنوم هفدهم (فروردین ۱۳۶۰/مارس ۱۹۸۱) صورت گرفت (از یادداشت‌های مپرتوی بر «شورشیان آرمانخواه»، ترجمه فارسی، ص ۳۴۰). (م)
- ۱۱- منظور از فعالیت‌های دور از چشم سایر اعضای حزب، تشکیل سازمان مخفی نظامی و از آن پنهان‌تر «شبکه ترور» از جانب خسرو روزبه است. روزبه بخاطر مقاومتش به هنگام دستگیری، چهره‌ای افسانه‌ای در میان طیف فکری جریانات چپ- چه توده‌ای و چه ضدتوده‌ای - داشت. تشکیل و فعالیت‌های «شبکه ترور» خسرو روزبه، شاید تا زمان دستگیری و اعترافات سران حزب در سال ۶۲ (۸۳)، بر هیچکس خارج از چهارچوب حزب روشن نبود. از غافلگیرکننده‌ترین اعترافات کیانوری اجرای ترور روزنامه‌نگار فقید محمد مسعود، ناشر و سردبیر روزنامه «مرد امروز»، به‌دست گروه مذکور بود که تا آن زمان همگان دولت پادشاهی و در برخی موارد اشرف پهلوی را مسئول آن می‌دانستند. بعدها روشن شد که این گروه بجز مسعود، اعضای ناقرمان حزب توده (مانند حسام‌نکرانی) را هم ترور کرده است. گرچه هنوز از میزان اطلاعات دقیق کیانوری و بویژه نحوه نظارت وی بر این گروه، روایت گوناگونی در دست است، اما به احتمال زیاد کل مسئله و مآل رویداده درست بوده‌است. افسای «گروه ترور» و فعالیت‌های آن، نقطه تاریکی در تاریخچه حزب و مایه درهم‌شکستن چهره اسطوره‌ای روزبه بود. احسان طبری - ایدئولوگ به نام حزب - در کتاب «کژراهه» در این باره، ضمن بازگویی شناخت خود از عبدالصمد کامبخش، می‌نویسد: «در واقع، همراه با کیانوری - برادر همسرش - بر راس سازمان مخفی نظامی قرار گرفت، سازمانی که وجودش برای همه کس روشن نبود و فقط دیرتر

- گوشه‌هایی از آن آشکار شد (ص ۲۸۲). و در جایی دیگر می‌نویسد: نقش «تخریبی» که غالب اوقات کیانوری در حزب ایفاء کرده، مانند احتمال شرکت او در سازمان دادن ترور شاه، همکاری او با قاسمی و روزبه برای قتل حسام‌لنکرانی و جمعی دیگر بعنوان جاسوسی، استفاده از حادثه پسران یزدی برای منحل کردن هیئت‌اجرایه، استفاده از حادثه عباسعلی سهریاری برای برانداختن رادمنش، اسلوب او رادر کار اجتماعی نشان می‌دهد (ص ۲۷۸). ناگفته پیداست که این سخنان طبری پس از دستگیری و اسلام آوردن وی انجام گرفته، اما در لابه‌لای این عبارات حقایق چند هم وجود دارد. (م)
- ۱۲- محمود اعتمادزاده (به‌آذین) در سال ۱۳۵۷ ضمن تشکیل جمعیتی با عنوان «اتحاددمکراتیک مردم ایران»، نشریه‌ای به نام «اتحادمردم» را هم تأسیس کرد. او بیشتر در سال ۱۳۵۶ در برپایی «ده‌شب‌شمر» معروف در انستیتو گوته نقش چشمگیری داشت و برنامه‌گردان آن بود که بسیاری تجمع مذکور را اولین حرکت اعتراضی بر علیه نظام پادشاهی و نقطه آغازین انقلاب ۱۳۵۷ می‌دانند. در اینکه برنامه «ده‌شب‌شمر» اعتراض جدی به سانسور و عدم وجود آزادی بود، تردیدی نمی‌توان داشت. شاید از همین رو بود که نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران از هر طیف فکری متحداً - در آن حضور داشتند. (م)
- ۱۳- اعتمادزاده، «نامه‌ای به آیت‌الله منتظری»، راه‌توده، ۲۸ مرداد ۱۳۶۲ (۱۹ اوت ۱۹۸۳).
- ۱۴- «رهبران حزب توده به جاسوسی برای شوروی و خیانت به کشور اعتراف می‌کنند»، روزنامه اطلاعات، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۲ (۱ مه ۱۹۸۳).
- ۱۵- کیانوری در این باره، در دومین برنامه تلویزیونی خود توضیح بیشتری می‌دهد. نگاه کنید به «کیانوری، نیم قرن خیانت شوروی، مارکسیسم و حزب توده را برملا می‌سازد»، اطلاعات، ۶ شهریور ۱۳۶۲ (۲۸ اوت ۱۹۸۳).
- ۱۶- کیهان هوایی، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۲ (۱۱ مه ۱۹۸۳).
- ۱۷- اعتمادزاده، «نامه‌ای به آیت‌الله منتظری».
- ۱۸- دادستانی کل، «انحلال رسمی حزب توده»، کیهان هوایی، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۲ (۱۱ مه ۱۹۸۳).
- ۱۹- ایران تایمز، ۱۳ مه ۱۹۸۳ (۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۲).
- ۲۰- ر. خمینی، «تضعیف جمهوری اسلامی، همان تضعیف اسلام است»، روزنامه اطلاعات، ۲۹ مه ۱۹۸۳.
- ۲۱- سرمقاله، «اعترافات»، روزنامه اطلاعات، ۱۸ اردیبهشت تا ۲۶ خرداد ۱۳۶۲ (۲۶-۸ مه ۱۹۸۳).
- ۲۲- «گفتگو با دادستان کل»، روزنامه اطلاعات، ۳۱ مه ۱۹۸۳ (۱۰ خرداد ۱۳۶۲).
- ۲۳- «آیت‌الله جنتی درباره دستگیری رهبران منفور حزب توده سخن می‌گوید»، روزنامه اطلاعات، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۲ (۱۷ مه ۱۹۸۳).
- ۲۴- «پیام آیت‌الله طاهری»، روزنامه اطلاعات، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۲ (۷ مه ۱۹۸۳).
- ۲۵- م. حجتی کرمانی، «تبریک به امام و جامعه برای این پیروزی ایدئولوژیک»، روزنامه اطلاعات، ۱۵ مه - ۵ ژوئن ۱۹۸۳ (۲۵ اردیبهشت - ۱۵ خرداد ۱۳۶۲).
- ۲۶- مهرجوی، «درسی که باید از سرنوشت حزب توده آموخت»، مجاهد، ۱۲ مه ۱۹۸۳.
- ۲۷- اشمس، «بازی احسان طبری»، کیهان لندن، ۲۳ اسفند ۱۳۶۴ (۱۴ مارس ۱۹۸۵).
- ۲۸- ل. م. «کوششی برای نجات جاسوسان»، نهضت، ۱۰ اکتبر ۱۹۸۵.
- ۲۹- سرمقاله، «خاتمه ریویزیونیسم»، کار، ۹ مه ۱۹۸۳.
- ۳۰- نهضت آزادی، «اعلام مواضع درباره حزب خائن توده»، ایرانشهر، ۲۹ جولای ۱۹۸۳ (۷ مرداد ۱۳۶۲).
- ۳۱- ن. جهانشاهلو، «سرگذشت ما و بیگانگان»، (برلین، ۱۹۸۶)، ۲: ۲۴۳.
- ۳۲- اسکندری، «داروی اعترافات»، گل‌سرخ، ۱، (تابستان ۱۹۸۵): ۳۳-۳۰.
- ۳۳- ع. حاج سیدجوادی، «خاطرات دکتر فاست»، علم و جامعه ۵۷ (دسامبر ۱۹۸۷): ۳۰-۱۸.
- ۳۴- B. Bakhtiari, "The Leftist Challenge: The Mojahedin-e-Khalq & the Tudeh Party." *Journal of South Asian & Middle Eastern Studies* 13, nos. 1-2 (Fall-Winter): 29-51
- ۳۵- S. Zabih, *The Left in Contemporary Iran* (Stanford: Hoover Institution Press, 1986), 42-45
- ۳۶- در تیرماه ۱۳۷۷ (جولای ۱۹۹۸) جزوه‌ای که ظاهراً به سال ۱۳۷۶/۱۹۹۷ در تهران با عنوان «کتابچه حقیقت» انتشار یافته بود به اروپا و آمریکا رسید و تکثیر گردید. نام مؤلف یا نویسنده آن روشن نیست، در نتیجه گمانه‌زنی در خصوص مؤلف آن هنوز در جریان است. جدا از این که نویسنده جزوه کیست، مطالب جالب و دست‌اول و گاه تکان‌دهنده‌ای از چگونگی ارتباطات داخلی و بویژه شیوه دستگیری سران حزب توده و اعمال پس از انقلاب این تشکیلات در آن قید شده‌است. در عین حال پاسخی هم بر این جزوه از سوی حمید احمدی (ناخدا) با عنوان «کتابچه حقیقت پدیده نوظهوری در عرصه جنگ روانی در دوران جنبش‌های آزادیخواهی مردم» چاپ گردیده که متأسفانه دسترسی به آن میسر نشد. (م)
- ۳۷- «قائم‌مینه اعتراف کرد که برای کا.گ.ب کار می‌کرده است»، روزنامه اطلاعات، ۳ می ۱۹۸۳

- ۳۸- «اعترافات اواسیان». روزنامه اطلاعات ۲ مه ۱۹۸۳
- ۳۹- م. فیروز، «خاطرات مریم فیروز». (تهران، ۱۳۷۳/۱۹۹۴)، ص ۶۴
- ۴۰- «اعترافات رصدی»، روزنامه اطلاعات، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۲ (۲ مه ۱۹۸۳).
- ۴۱- برای آگاهی از قیام افسران نودهای در خراسان ن. ک. به ع. احسانی. «قیام افسران خراسان و حماسه حارک» تهران، ۱۳۷۸/۱۹۹۹، ن: نشر علم. (م)
- ۴۲- «اعترافات زرساس»، روزنامه اطلاعات، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۲ (۲ مه ۱۹۸۳).
- ۴۳- «سران حزب توده نقشه خود را مبنی بر براندازی جمهوری اسلامی افشا می کنند»، روزنامه اطلاعات ۱۳ سپتامبر ۱۳۶۲ (۲ سپتامبر ۱۹۸۳)
- ۴۴- «رضا شلوکی اظهار داشت که هیچ چارهای جز اعتراف به خیانت ندارد»، روزنامه اطلاعات، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۲ (۱۰ مه ۱۹۸۳).
- ۴۵- «اعترافات محمدعلی عمویی»، روزنامه اطلاعات، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۲ (۷ مه ۱۹۸۳).
- ۴۶- م. حاجتی کرمانی، «تبریک و تهنیت به امام و امت برای این پیروزی ایدئولوژیک»، روزنامه اطلاعات ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۲- خرداد ۱۳۶۲ (۱۵ مه و ۶ جون ۱۹۸۳)
- ۴۷- م. آلهی، «حزب توده- ابزار توطئه شرق و غرب»، روزنامه اطلاعات، ۱۳ تیر ۱۳۶۲ (۲ جولای ۱۹۸۳).
- ۴۸- «متن اعترافات هیجده تن از سران حزب منحل شده در خصوص خرابکاری، جاسوسی، تجزیه طلبی و چهل سال خیانت»، روزنامه اطلاعات، ۱۲ تا ۱۶ مهر ۱۳۶۲ (۳ تا ۷ اکتبر ۱۹۸۳): «سران حزب خائن و منحل شده فعالیت های جاسوسی خود را برای نیروی شرح می دهند»، کیهان هوایی، ۲۷ مهر تا ۱۲ آبان ۱۳۶۲ (۱۹ اکتبر تا ۴ نوامبر ۱۹۸۳): «جمهوری اسلامی»، جمع بندی چهل و دو ساله عملکرد حزب توده» (م، ۱۳۶۳/۱۹۸۴).
- ۴۹- جالب اینجا بود که نویسنده تحت نامهای راهم بر اساس «ناهامه» فردوسی با عنوان «واژنامک» تنظیم نمود. ن. ک. به اطبری، «کوزاها» (تهران، ۱۳۶۶/۱۹۸۷)، ن: امیرکبیر (چاپ دوم)، ص ۲۰۸. (م)
- ۵۰- «راه توده» نشریه بقایای حزب توده در خارج از کشور در معرفی محمد مهدی برتوی می نویسد: مهدی برتوی از فعالان محافل سیاسی کوچک اواخر دهه ۴۰ (۶۰) و محفل مطالعاتی «زنده دل» در آغاز دهه ۵۰ (۷۰) است. فارغ التحصیل زبان انگلیسی است و در آغاز دهه ۵۰ (۷۰) جزوه «مانویسم» را ترجمه کرد. در ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) به اتهام سرک در محفلی که زیر نظر یکی از کارگران با سابقه چاپخانه های تهران کارهای مطالعاتی می کرد بازداشت و ۱۱ ماه در زندان نام بود. در این محفل رحمان هاتفی [حیدر مهرگان] نیز حضور داشت که وی نیز به همین جرم بازداشت و به همین مدت محکوم و زندانی و همه اعضای محفل پس از طی محکومیت آزاد شدند. در نیمه سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) به گروهی پیوست که رحمان هاتفی بستانگذاری کرده و ادامه انتشار نشریه «به سوی حزب» را به عنوان میراث باقی مانده از هوستگ تیزابی برعهده گرفته بود... پس از دو شماره «به سوی حزب» که عمدتاً شامل مقالات تحلیلی و برخی اخبار افشاگرانه بود و چندماه یکبار به صورت محفیان منتشر و بخش می شد، رحمان هاتفی به کمک چندتن از بازماندگان محفل سال ۵۰-۴۹، از جمله مهدی برتوی گروه «اذرخش» را بستانگذاری کرد و سلسله یادداشت هایی را برای «رادیو بیگ ایران» ارگان رادیویی حزب توده ایران ارسال داشت... [با تعطیلی رادیو بیگ و متلاشی شدن گروه اذرخش از سوی ساواک، هاتفی به فکر احیای مجدد فعالیت در تهران می افتد و ضمن مشورت با سران حزب ظاهراً کیانوری در بیامی یا تأیید اقدام او، ابراز می دارد] «نام نوزاد را نوید بگذارید» به این ترتیب نشریه «نوید» توسط گروه اذرخش انتشار خود را آغاز کرده و جانشین «به سوی حزب» شد... مهدی برتوی همراه کسانی که خود با آنها در ارتباط بود مسئولیت بخش فنی نشریه را برعهده گرفت. مسئولیتی که تا پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ ادامه یافت... به این ترتیب... رهبری مستقیم فکری سازمان نوید با هاتفی بود... [برتوی] مسئول چاپ نشریه بود و حتی تدارک و خرید وسایل مربوط به چاپ نیز برعهده حلقه دیگری بود که برتوی به آن وصل بود... نخستین ارتباط با گروه منتسب [از فداییان] انتقال نامه و یادداشت حیدری بیگوند از درون خانه های تیمی سازمان چریک ها و ابتکار ادامه این ارتباط تماماً با رحمان هاتفی بود و تنها پس از طی مراحل اولیه مهدی برتوی نیز در جریان آن قرار گرفت... مهدی برتوی در پلنوم ۱۶ حزب توده ایران که در آستانه پیروزی انقلاب تشکیل شد همراه با رحمان هاتفی غیاباً به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد و هیأت تحریریه محدود «نوید» در همین پلنوم عضو هیأت تحریریه «نامه مردم» شدند (ملاحظات درباره مهدی برتوی و ادعاهایی که می شود، راه توده، ۴۵، دوره دوم، خرداد/تیر ۱۳۸۱/جون ۲۰۰۲)، صص ۲-۵۱). البته این روایتی از بقایای حزب توده است و چون متأسفانه چپ گرایان بر سر کوچک ترین مورد تاریخی با هم اختلاف دارند، هنوز بر سر جزئیات زندگی برتوی از جمله رهبری سازمان مخفی «نوید»، همکاری با وزارت اطلاعات و... همچنان اختلاف نظر ادامه دارد. بهر روی برتوی یک بار در سال ۵۹ (۸۰) و سپس در ۱۳۶۲/۱۹۸۳ همراه سایر اعضای حزب توده بازداشت شد و در معرفی افراد ناشناخته حزب و دادن شهادت بر علیه آنان در دادگاه و حضور در جلسات اعترافات شرکت فعالی داشت. او بعد از رهایی از زندان (به روایتی در سال های ۷۰-۱۳۶۸)، به کار ترجمه کتاب و اداره یک شرکت انتشاراتی در تهران پرداخت. برای آگاهی بیشتر درباره برتوی ن. ک. به ن. کیانوری، «خاطرات»، ن: مؤسسه اطلاعات؛ م. بهروز، «نورنسیان آرمانخواه»، ت: م. برتوی؛ ن. مهاجر، «کتاب زندان ۵۲»، ن: نشر نقطه، صص ۱۰۸-۹۵؛ گاهنامه آرش، شماره ۷۹، آبان